

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجّه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۲ به تاریخ ۹۹/۸/۶

بررسی عنوان باب «اضطرار به حجت» و تبیین مقدماتی بحث حجیت و اضطرار به امام

مقدمه عنوان «اضطرار به حجت»

باب اول اضطرار به حجت است که ابتدا مقداری از این عنوان بحث می کنیم. این عنوان اضطرار در روایات تتبع شد ولی تحت این عنوان چیزی پیدا نکردیم. اما عنوانی است که مرحوم کلینی انتخاب کرده اند و نیاز به امام را تحت این عنوان قرار داده اند. اگر این عنوان اضطرار در روایات بود نیاز داشت که خود لفظ «اضطرار» را بیشتر دقت کنیم. لکن بنظر می رسد عنوان مهمی زده اند. اضطرار به معنای یک نیاز عادی نیست بلکه به معنای نیازی است که اگر نباشد انسان گرفتار می شود. یعنی همه آنچه برای انسان قرار داده شده است مشکل او را حل نمی کند.

اما عنوان دیگر در حدیث «حجت» است که نیاز به دقت دارد. مرحوم مجلسی در مرآه العقول اینطور توضیح می دهند که «نیاز به حجت معصومی است که عالم به جمیع نیازمندی های مردم زمان خود باشد» کانه ایشان می گویند حجت که یک امر دوطرفی است که ارتباط بین خدا و بنده را برقرار می کند، این فرد باید معصوم باشد و عالم به نیازمندی های مردم و قوم خودش هم باشد. و این لابدیت هم دارد و ما ناچار و نیازمند به این شخص هستیم. و بعد اضافه می کنند که همین موضوع در کتب کلامی و فلسفی و عرفانی مورد بحث قرار گرفته است.

ما در ابتدای کار مقداری در مورد این اضطرار به حجت بحث می کنیم و تفصیل این بحث و جمع بندی های نهایی را انتهای این باب اول ان شاء الله خواهیم داشت.

لوازم احتجاج انسان در عالم

آنچه اینجا در مورد حجیت لازم است به عنوان مقدمه اشاره شود اینکه احتجاج امری است که در درون انسان باید پایگاه داشته باشد. یعنی انسانی که عقل نظر و عقل عمل ندارد، با او احتجاج نمی شود. احتجاج از ترکیب عقل نظر و

عقل عمل بدست می آید. یعنی یک هدف و غایتی را انسان، حق می بیند و تعلق دارد و آن را با یک عقل نظری دنبال می کند. مثلا کسانی که یک غایات خاصی از زندگی را تعلق دارند طریق رسیدن به این را از طریق عقل نظر تمام می کنند.

اما صرفا احتجاج با عقل انسان تمام نمی شود بلکه عقل نظر و عقل عمل اگر بسیط بماند این قابل احتجاج در مسائل پیچیده نیست. ما در جامعه همیشه در حال احتجاج هستیم. قوانین متعدد جزایی و حقوقی داریم که اینها مسیر احتجاج است و مسیر بسیار پیچیده ای هم دارد. بطور مثال صرف اینکه ما قوانین رانندگی داریم که حجت را تمام نمی کند ولو اینکه انسان ها عقل نظر و عقل عمل دارند. کسیکه از دنیا بدوی پا به این دنیای مدرن بگذارد این نه قوانین شما را می فهمد و نه خود را ملتزم به آن می داند. این یکسری تعلیمات پیچیده نظری و عملی لازم دارد که او را به نقطه احتجاج می رساند. بدون این فرآیندهای پیچیده ای که از بیرون برای انسان واقع می شود، حجت اصلا واقع نمی شود. لذا می بینید که وقتی قوانین رانندگی نوشته می شود در کنار آن دستگاه تعلیمی بزرگی دارد و اقدامات اجرایی کنار آن هست؛ مانند ساختن جاده ها و گذاشتن علامت ها و...

اینکه عقل برای احتجاج امر مستقل و کافی است، حرف قابل دفاعی نیست. همین احتجاج های عرفی که ما داریم با عقل صرف انجام نمی شود چه رسد به احتجاج بین انسان و خدای متعال. تا فردی در یک بستری بزرگ نشود و تعلیم نبیند حجت تمام نمی شود و مجازات عرفی او هم پسندیده نیست چه رسد به مجازات الهی.

نکته مهم در این بحث این است که نسبت بین این کاری که از بیرون رخ می دهد با عقل درونی انسان چیست؟ بنظر است که نسبت بین این تعلیم و کار بیرونی با عقل انسان نسبت رویش و پرورش است. مانند بذری که بزرگ می شود و جهت پیدا می کند. این امر خارجی انسان را از بیرون به سمتی می برند و تعلقات و خواسته هایی برای او ایجاد می کنند و دستگاه محاسباتی هم به او داده می شود که این تعلقات را دنبال کند. لذا این انسانی که عقل هم دارد در این بسترهای اجتماعی پرورش پیدا می کند و بعد حجت ها، خود را پیچیده تر می کنند. یعنی هم پرورش عقل انسان است و هم فراهم شدن بسترها و ساختارهای بیرونی.

لذا در جامعه کفار یک بستر و فضا فراهم می شود و جنس دیگری از احتجاجات در آن رخ می دهد. حد مجازات و پاداش هم دنیاست. ولی وقتی حجت در یک مستوای دیگری قرار است تمام شود و متناسب با عوالم دیگر و... باشد، هم عقل انسان باید متناسب با آن پرورش یابد و هم دستگاهی که دارد ما را تربیت می کند، بسترهای بیرونی آن را بسازد.

یکی از بسترهای مهمی که در باب احتجاج هست مسئله نظام جزایی و پاداش و مجازات است. جامعه ای که قوانین الزامی و مجازات ندارد چطور احتجاج را تمام می کند؟! بله در همین جامعه ممکن است شما الزامات اخلاقی را بشکل دیگری پرورش دهید که عده ای بخاطر اخلاق، الزاماتی را رعایت کنند. ولی باید توجه کنید این هم حدی از احتجاج است و نیاز به بسترهای دیگری برای رساندن عقل انسان به این نقطه دارد.

در محیط ایمان و حجت الهی هم اگر بهشت و جهنمی در کار نباشد در یک لایه اصلاً اتمام حجتی واقع نخواهد شد. اما برای درجات بالاتر ایمانی مسئله دیگر بهشت و جهنم هم نیست. عده ای نه بخاطر بهشت بلکه بخاطر حب الهی حرکت می کنند؛ «قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزًّا وَجَلًّا حُبًّا لَهُ»^۱ اینجا هم حب و غضب الهی است که حجت را تمام می کند؛ رضا و سخط الهی است که حجت ایجاد می کند.

لذا حجت باید امری باشد که اشراف به عقل نظر و عمل ما داشته باشد که می خواهد آن را پرورش دهد و در جمیع درجات اتمام حجت، حاضر است و حرکت و سیر می دهد. و نیز بسترهای تحقق این رشد و مراحل اتمام حجت را خودش در خارج ایجاد می کند.

اضطرار به حجت در نیاز به خدا

نکته مهمی که در این بحث هست اینکه این حجت که ما به او نیاز داریم این در رابطه با خداوند متعال است. یعنی اگر ما بخواهیم با خدا مرتبط باشیم نیاز به حجت داریم. که از یک طرف ارتباط ما را با خدا تامین کند و از طرفی ارتباط خداوند متعال با ما هم در همین مسیر اتفاق می افتد. در واقع مصب اصلی اضطرار در اینجا اضطرار به خود خدای متعال است. چون ما مضطر به ارتباط با خدا هستیم نیاز به یک حجتی داریم که ارتباط ما را وصل کند و وساطت کند. لذا مرحوم مجلسی قید معصوم را می آورد که در این ارتباط خطایی در کار نباشد.

ما بعداً در باب چهارم و پنجم این بحث و معنای حجت را جدی تر دنبال کنیم. در آنجا بحث حجت و نیاز به آن و شئون حجت اشاره می شود لذا این بحث بیشتر باز می شود. مثلاً آنجا این تعبیر هست که «كَيْمًا إِنْ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئًا رَدَّهُمْ وَ إِنْ نَقَصُوا شَيْئًا أَتَمَّهُ لَهُمْ» یعنی حجت جلوی زیاده و تقیصه در دین را می گیرد. یا در روایت دیگر فرموده: «مَا زَالَتْ الْأَرْضُ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا الْحُجَّةُ يُعْرِفُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ» که حجت الهی کسی است که حلال و حرام را معرفی می کند و داعی به خداست. یا در تعبیر دیگر فرمود: «لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْرِفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ» یعنی حجت

^۱ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۸۴

کارش معیار بودن برای حق و باطل است. اینها سطوح نیاز و اضطرار به حجت الهی است. یعنی برای ارتباط با خدا کسی هست و دعوتی دارد و... لذا معنای حجت، وسعتی دارد که کمتر هم در بحث‌ها به آن پرداخته شده است.

ولی اجمالا اینجا باید توجه کنیم که اضطرار و نیاز به حجت، برخاسته از نیاز و اضطرار به ارتباط با خداست. ما یک نیاز مستقلی به امام و حجت، در عرض نیاز به خدا نداریم. این نیاز ما به خداوند متعال قابل انفکاک از ما نیست. ما اگر بتوانیم نیاز خودمان را از خدا قطع کنیم، دیگر نیاز به این حجت هم نداریم. و روشن است که توهم غنی از خدا سبب جدا شدن از خدا و حجت الهی می‌شود.

از همین نکته مهم، بدست می‌آید که به مقداری که انسان اضطرار و نیاز خودش را به خدا فهم کند، نیاز خودش را به حجت و امام احساس می‌کند. اگر اضطرار به خدا در حد رفع مخاصمه برای منافع و زندگی دنیاست، که مثلا قانون بشری همیشه منافع عده‌ای را در بطن خود دارد لذا ما نیاز داریم که خدا برای نظم و عدل زندگی در دنیا، قانون وضع کند و امام برای ما قرار دهد، اینجا اضطرار به امام در حد نیازمندی برای زندگی مناسب در دنیا تعریف می‌شود. اگر کسی نیاز به خدا را برای رفتن به بهشت و دوری از جهنم ببیند در همین مستوی به امام نیاز پیدا می‌کند. و اگر کسی در مقامات بالاتر خود را مضطر به خدا می‌بیند و به دنبال رسیدن به مقام محبت و معرفت و رضوان الهی است، امام را در همین مستوی طلب می‌کند. امام برای او طریق احتجاج در مقام محبت و رضوان خواهد بود. لذا اگر انسان در پرستش خداوند متعال در جمیع سطوح نیاز خود را ببیند، نیاز به طریق و حجت برای پرستش را در همین مقیاس درک خواهد کرد.

باز به تعبیر دیگر اگر خداوند باید پرستش شود و ارتباط و بندگی نیاز به اسماء الحسنی دارد، نیاز به حجت هم در همین مقیاس می‌شود و باید حجت در ارتباط با اسماء الهی معنا شود که در روایت فرمود «نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»^۲ و اگر اضطرار به معرفت الهی تبیین شود نیاز به باب و صراط و سبیل و وجه دارد که معرفت الهی با آن بدست آید. در واقع این عناوین «اسم» و «باب» و «صراط» و «سبیل» و «وجه» و مانند اینها شئون مختلف حجت الهی است؛ هرچند ادعا نمی‌کنیم که لفظ حجت جامع مقامات امام است. ولی از عناوین بسیار مهم در بحث امامت، حجت است.

نکته مهم دیگر اینکه به میزانی که شما مقیاس و سطوح بندگی را توسعه می‌دهد ماموریت این حجت الهی نیز روشن می‌شود. اگر بندگی فقط در ساحت بندگی فردی نیست بلکه ساحت بندگی اجتماعی و تاریخی برای قافله بشریت قائل

^۲ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۴۴

هستید، اضطرار به چنین حجتی لازم می‌شود. اگر بندگی و ارتباط با خدا در ساحت باطن انسان است و امور دیگر او، ربطی به خدا ندارد، نتیجه همین می‌شود که در امور دیگر انسان خودش را مستقل از حجت الهی تعریف می‌کند.

خلاصه اینکه ما مضطر به خداوند متعال هستیم و بحث نیاز به حجت همین جا مطرح می‌شود. در دعای شریف امام سجاده (ع) در صحیفه فرمود: «سُبْحَانَكَ نَحْنُ الْمُضْطَرُونَ الَّذِينَ أُوجِبَتْ إِيَابَهُمْ»^۲ و به تعبیر دیگر ما فقیر به خدا هستیم و او غنی عالم است و چیزی هم بجز خداوند متعال نیاز ما را برطرف نمی‌کند، نیاز ما با اسباب مرتفع نمی‌شود و نظام کیهانی پاسخگوی نیازهای ما نیست. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^۳

نکته: باید توجه شود که این نیازهایی که خداوند در ما قرار داده است و فقری که داریم همین بستر دلالت و حرکت انسان به سمت خداست. انسان نیاز به رزق و حیات و بقاء دارد و نمی‌شود که اینها را نخواهد. همین است که بستر است که انسان را دلالت به سمت خدا کند. و الا اگر این فقرها در انسان نبود، امکان بندگی نداشت. ما برای همه نیازهایمان خدا را می‌خواهیم. این نیازها در واقع نیاز به خود اوست. همین نیاز به آب و غذا و... در واقع نیاز به خداست و لذا انسان را به مقام «بسم الله الرحمن الرحيم» می‌کشد و با تمسک به اسماء الهی همین نیازها را برطرف می‌کند و به اسباب همین خدا رجوع می‌کند و در واقع از دست خدا اینها را می‌گیرد. لکن همین درک از نیازها هم رشد می‌کند تا جایکه انسان نیاز و اضطرارهای بالاتری را می‌بیند و نیاز به معرفت و قرب و محبت را ادراک می‌کند و حالا در این مستوی خدا را صدا می‌زند.

استغناء جریان کفر از اضطرار به خدا

اگر این نیاز انسان به خداوند متعال درک نشود و انسان احساس غنی در مقابل خدا بکند، اضطرار به امام و حجت هم معنایی ندارد. مثل آدم‌هایی که توهم غنی پیدا کرده‌اند، اینها کاری به حجت‌های الهی ندارند. در قرآن فرمود: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْفَى * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى»^۴ یعنی انسان اگر احساس استغناء از خدا بکند، طغیان می‌کند. وقتی انسان احساس استغناء می‌کند که توهم می‌کند که نیازش را بدون خدا می‌تواند برطرف کند.

^۲ - الصحیفة السجادیة، ص: ۶۰ - كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّجَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى

^۳ - سوره مبارکه فاطر آیه ۱۵

^۴ - سوره مبارکه علق آیه ۵ و ۶

عده ای در دنیا خود را مقهور دنیا می بینند و دنیا را هم برطرف کننده جمیع نیازهای خود می دانند. لذا در مقابل این نظام خضوع می کنند و خود را اسیر آن می دانند و سعی می کنند آن را بشناسند که زیر در دست و پا و ارابه های او له نشوند، تا بتوانند زندگی کنند.

عده ای هم امر بالاتری را ادعا دارند و می خواهند بر عالم خدایی کنند. دنبال شناخت دنیا نمی روند که مراعات لوازم او را بکنند بلکه می خواهند بر او مسلط شوند و او را تسخیر خود کنند. در واقع قائل اند که این نظام کیهانی به هر شرائطی ولو به جبر مادی موجود هوشمندی را درست کرده است ما هستیم؛ و ما متصرف و مدیر و مستولی بر این عالم هستیم و قرار است بر این عالم خدایی کنیم. که عمدتاً در این قرون متاخر این مسئله حاکم شده است و روح اومانیسم در واقع همین است. بله البته این مسئله هست که چطور نزاع بین انسان ها که خدایان عالم هستند، برطرف شود؟ لذا به دموکراسی و قراردادهای اجتماعی رو می آورند. کانه عده ای غنی و برطرف شدن نیازهای خود را در دنیا دنبال می کنند و به دنیا تکیه می کنند و عده ای غنی را در نفس خود می دانند و از دنیاپرستی به هواپرستی رو می آورند.

تفکری که تحت عنوان «پد الله مغلوله» بیان می شود همین است که ولو این عالم خالقی دارد ولی بعد از خلقت آن، این عالم قواعدی دارد و ما با اراده های خود این عالم را با جمیع اقتضائات و ظرفیتی که دارد تسخیر می کنیم و خدایی در این عالم دیگر بدست ماست. لذا خدا و خلق او در مقابل اراده های ما - معاذ الله - مقهور خواهد بود. لذا تصرف شان امروز در کیهان و آسمان ها هم نه بخاطر شناخت و شیفتگی به شناخت و معرفت است بلکه بستر خدایی خود و فساد در همه عوالم را دارند فراهم می کنند. می خواهند همانطور که زمین را خراب کرده اند فسادشان را به آسمان هم بکشند. واقعا هم کسی که خود و نیاز خود را در عالم اینطور تعریف کند، نیاز به امام ندارد بلکه پیغمبران اینها همان اندیشمندان و فیلسوفان مادی خواهند بود تا تسخیر این عالم را بسترسازی کنند.

اختیار و درجات ادراک اضطرار

جمع بندی این بحث اینکه ما به جمیع نیازهای مان نیاز به خداوند متعال داریم و به او مضطر هستیم. این اضطرار هم تبدیل به اضطرار به حجت می شود. لکن اراده و اختیار انسان در درک این مسئله و سیر در آن و یا توهم غنی از خدا تاثیر دارد. ما نیاز به پرستش خدا داریم لکن مختار هستیم که این بندگی و پرستش را انتخاب بکنیم یا خیر. خداوند هم هر دو دسته را امداد می کند. «كُلًّا نُمِدُّ هُوَآءًا وَ هُوَآءًا مِّنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا»^۶

^۶ - سوره مبارکه اسراء آیه ۲۰

و البته انسان چون فقیر است لامحاله اگر خدا را صدا نکند، امر دیگری را صدا می زند و در واقع بت پرستی رخ می دهد. «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْأَلُهِمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ»^۷ و خداوند هم در این مسیری که دنبال می کنند اینها را امداد می کند. این انتخاب و اختیار سبب می شود که انسان در مسیر توهم غنی از خدا و اولیاء الهی قرار گیرد و این امر هم سطوحی دارد و عقل اجتماعی و تاریخی متناسب خودش را پیدا می کند و می تواند بسیار هم پیچیده شود.

در طرف مقابل هم نیاز واقعی ما به بندگی در مقابل خداست که اگر انسان به این نیاز پاسخ مثبت دهد، سیر دیگری دارد و در درجات ایمان، درک دیگری از اضطرار به خدا رخ می دهد و بدنبال آن تبعیت او از امام هم در سطح دیگری واقع می شود. احساس اضطراری که جناب سلمان به امیرالمومنین علیه السلام دارد با ما خیلی فرق می کند. او بدون حضرت، نفس هم نمی تواند بکشد ولی ما اینطور نیستیم و در بسیاری امور احساس نیاز به امام نداریم. سلمان اینطور امام را می بیند که باید جا پای او بگذارد و اینطور دنبال حضرت حرکت کند. و واقعا تمام مقامات سلوکی او اینطور است. هر گامی که او برمی دارد احساس می کند که در زمین پرخطری است که هر گام می تواند برای او مخاطره آمیز باشد. لذا لحظه ای از حضرت جدا نمی شود.

اینکه اینقدر به ما توصیه شده است که مکرر جامعه کبیره بخوانید برای همین است. برای این است که این مقامات امام را انسان ببیند تا احساس کند که چه نیازهایی دارد. اگر من تا سر کوجه یا یک تپه می خواهم بروم که راهنمای جدی لازم ندارم. وقتی انسان قله ای را بخواهد فتح کند نیاز به راهنما و بلد راه هست. برای رسیدن به قله های بندگی و قرب است که امامی با چنین ویژگی هایی لازم است. وقتی انسان می خواهد به مقام محبت الهی برسد نیاز به امامی دارد که «التامین فی محبه الله» باشد. اگر می خواهد به مقام اخلاص در بندگی برسد باید با امامی حرکت کند که «المخلصین فی توحید الله» باشد. اگر می خواهد ذیل امر و نهی و دستورات الهی باشد باید با امامی همراه شود که «المظهرین لامر الله و نهیه» باشد. لذا با سیر اختیاری انسان در وادی ایمان این اضطرارها و این درجات حاصل می شود و نیاز انسان به خدا و آنچه از خدا تقاضا دارد و به تبع امامی که می خواهد با او حرکت کند، متفاوت خواهد شد. والحمدلله...

^۷ - سوره مبارکه حج آیه ۷۳